

The Concept of Deontology in Plantinga's Epistemology¹

Fahimeh Khoshnevisan² 

2. PhD, Philosophy of Religion, Faculty of Theology and Islamic Sciences, Payam-e Noor University, Center for Graduate Studies, Tehran, Iran.


Email: khoshnevisan.philo.reli@student.pnu.ac.ir



Abstract

The main question of this article is Plantinga's claim to have resolved the problem of traditional epistemology, analyzed through a descriptive-analytical approach. The aim is to demonstrate the inaccuracy of **Plantinga's claim regarding the concept of deontology in epistemology**. In his epistemology, Plantinga attempts to resolve the challenges of contemporary epistemology by eliminating the components of duty and internalism. He traces his analysis of justification and internalism back to the deontological theories of Descartes and Locke, who defined the justification of beliefs in terms of duty and obligation. Although Plantinga criticizes internalist epistemology and the element of duty, his critique of deontology does not amount to a denial of epistemic obligation. Rather, he rejects the confinement of epistemic duty to the framework of evidentialism. In fact, the core of his warrant theory remains compatible with a different form of deontology. Moreover, his view that belief does not require evidence or argument is framed within a normative

1. **Cite this article:** Khoshnevisan, Fahimeh. (2024). The Concept of Deontology in Plantinga's Epistemology. *Naqd va Nazar Quarterly*, 29(116), pp. 176-203. Doi:10.22081/jpt.2024.69787.2147.

 **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran) ***Type of article:** research.

 **Received:** 2024/08/29 • **Revised:** 2024/11/15 • **Accepted:** 2024/12/21 • **Online Publication:** 2025/03/02

© The Authors



interpretation of justification. His foundational beliefs emerge from a deontological understanding of justification. However, Plantinga does not specify criteria for the content of basic beliefs; instead, he defines their foundational status in terms of not violating epistemic duties. Thus, he remains bound to the fulfillment of epistemic obligations. The implications of this perspective include the possibility that his position could lead back to internalism—ironically, the very problem that Plantinga sought to overcome ultimately confronts him in his own theory.

Keywords

Plantinga, deontologism, basic belief, warrant.



مفهوم وظیفه‌گرایی در معرفت‌شناسی پلاتینگا^۱

فهیمة خوشنویسان^۲ 

۲. دکتری تخصصی فلسفه دین، دانشکده الهیات علوم اسلامی، دانشگاه پیام نور مرکز تحصیلات تکمیلی تهران، تهران، ایران.
 Email: khoshnevisan.philo.reli@student.pnu.ac.ir



چکیده

بحث و مسئله اصلی مقاله، ادعای پلاتینگا درباره حل معضل معرفت‌شناسی سستی است که با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. هدف مقاله نشان‌دادن ادعای نادرست پلاتینگا درباره مفهوم وظیفه‌گرایی در معرفت‌شناسی است. پلاتینگا در معرفت‌شناسی کوشیده است با حذف مؤلفه وظیفه و درون‌گرایی، معضل معرفت‌شناسی معاصر را حل کند. وی تحلیل خود از توجیه و درون‌گرایی را نشئت گرفته از نظریه وظیفه‌گرایانه دکارت و لاک در معرفت‌شناسی می‌داند. در نزد دکارت و لاک، موجه‌بودن باورها با وظیفه و التزام تعریف‌پذیر است. اگرچه پلاتینگا به نظریه‌های معرفت‌شناسی درون‌گرایانه و عنصر وظیفه انتقاد می‌کند، نقد او به وظیفه‌گرایی به معنای نفی تکلیف معرفتی نیست، بلکه او وظیفه معرفتی را در دایره محدود قرینه‌گرایان نمی‌گنجد. محتوای نظریه ضمانت پلاتینگا با نوعی دیگر از وظیفه‌گرایی جمع‌شدنی است. افزون بر این، بی‌نیازبودن به دلیل و برهان در دیدگاه او، در چارچوب برداشت هنجاری از توجیه است. باورهای پایه حاصل نگاه وظیفه‌گرایانه وی از توجیه است. پلاتینگا معیاری درباره محتوای باورهای پایه تعیین نمی‌کند و پایه‌بودن را تخطی نکردن از وظایف معرفتی می‌داند. بدین ترتیب، او همچنان در بند انجام وظایف و تکالیف معرفتی است؛ بنابراین نتیجه به‌دست‌آمده از این نوع نگرش و دیدگاه، لوازمی دارد، از جمله اینکه می‌تواند به درون‌گرایی منجر شود. در واقع همان مشکلی که پلاتینگا منتقد آن بود، خود، با همان مواجهه شد.

کلیدواژه‌ها

پلاتینگا، وظیفه‌گرایی، باور پایه، ضمانت.

۱. **استناد به این مقاله:** خوشنویسان، فهیمة. (۱۴۰۳). مفهوم وظیفه‌گرایی در معرفت‌شناسی پلاتینگا. نقد و نظر، Doi: 10.22081/jpt.2024.69787.2147 (۱۱۶)۲۹، صص ۱۷۶-۲۰۳.

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسنده‌گان
 □ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۸ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۲۵ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲

© The Authors



مقدمه

نظریه‌های معرفت‌شناختی به نظریه‌های وظیفه‌گرا و ناوظیفه‌گرا دسته‌بندی می‌شوند. نظریه‌های وظیفه‌گرا در مرحله پذیرش و شکل‌گیری باور، الزام‌ها و وظایف معرفتی را دنبال می‌کنند تا فاعل شناسا بتواند با توجه به الزام‌ها، باور صادق تولید کند. نظریه‌های ناوظیفه‌گرا در مراحل شکل‌گیری و پذیرش باور برای فاعل شناسا، الزام و وظایف معرفتی تعیین نمی‌کنند و فاعل شناسا ملزم به رعایت قواعد خاصی برای دستیابی به باور صادق نخواهد بود. دیدگاه وظیفه‌گرایی درباره باور، به معنای تأیید اصل وجود تکالیف و وظایف درباره باور است.

نظریه معرفت‌شناسی براساس نگرش توجیه، به درون‌گرایی و برون‌گرایی دسته‌بندی می‌شود. معرفت‌متشکل از سه مؤلفه باور، صادق و موجه بودن است. اما عنصر توجیه از میان این سه مؤلفه، محل اختلاف نظریه‌های معرفت‌شناسی سنتی و معاصر است. غالب نظریه‌های سنتی معرفت در زمره نظریه‌های درون‌گرایانه جای می‌گیرند. به نظر پلانتینگا، دکارت و لاک، هم سرچشمه و منبع درون‌گرایی و هم منشأ و خاستگاه مبنای‌گرایی سنتی شمرده می‌شوند. درون‌گرایی، لازمه نوعی از تفکر است که پلانتینگا آن را وظیفه‌شناسی معرفتی تلقی می‌کند. نوع دیدگاه وظیفه‌شناختی از توجیه، درون‌گرایی معرفتی را هموار می‌کند. منظور از درونی بودن این است که فرد آگاه، نوعی دسترسی معرفتی به عوامل و زمینه‌های ضمانت دارد. در مقابل آن، برون‌گرایی معرفتی قرار دارد. در برون‌گرایی، آگاهی از عوامل زمینه‌ساز باور برای شخص، الزامی نیست. باور می‌تواند دارای ضمانت باشد؛ اما فرد از عوامل زمینه‌ساز باور آگاه نباشد.

پلانتینگا برای دچار شدن به درون‌گرایی سنتی، افزون بر حذف مؤلفه وظیفه، تلاش کرد برای به‌دست آوردن باورهای پایه، به روش استقرایی روی آورد. نقد او به وظیفه‌گرایی، به معنای نفی تکلیف معرفتی نیست، بلکه او وظیفه معرفتی را در دایره محدود قرینه‌گرایان نمی‌گنجاند، بلکه مقصود او این است که دایره معرفت و شناخت





انسان از دایره باورهای موجه مبتنی بر قراین قرینه‌گرایان، گسترده‌تر است. او دو موضع را پیش می‌گیرد: در موضع اول، وظیفه‌گرایی با روش مبنایگرایانه را مجاز نمی‌داند. موضع دوم، مربوط به وظیفه‌گرایی و نقش اراده در باور به محتوای نظریه ضمانت است و سپس تبیین باورهای پایه با نظر به تکلیف و وظیفه معرفتی. او در شرایط ضمانت که شامل عملکرد قوای معرفتی، محیط مناسب و مؤدی به صدق بودن باورهاست، وظیفه‌گرایانه عمل کرده است؛ هرچند که او از اینکه معرفت‌شناسی خود را وظیفه‌گرایانه بداند، پرهیز می‌کند. پایه بودن باور به خداوند که از شالوده‌های معرفت‌شناسی دینی پلانینگاست، حاصل نگاه هنجاری وی از توجیه است. باورهای دینی، هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ وظیفه‌شناختی واقعاً پایه هستند.

نگارنده در این مقاله، برای نشان دادن سیر مفهوم وظیفه‌گرایی در معرفت‌شناسی پلانینگا، ابتدا به تقریر مدعای پلانینگا می‌پردازد، سپس موضع او را در باور به وجود خداوند و نظریه ضمانت بیان می‌کند و در نهایت به انتقادات در قالب تعارض‌ها در دستگاه معرفت‌شناسی او می‌پردازد تا در مجموع بتواند دیدگاه پلانینگا درباره وظیفه‌گرایی را به درستی ارزیابی کند.

تاکنون یک کتاب توسط مبینی (۱۳۹۴)، و مقالات پرشماری درباره معرفت‌شناسی پلانینگا، مانند کمال‌آبادی (۱۴۰۱) و مبینی (۱۳۸۷) نوشته شده است. در این کتاب و مقالات، به تبیین و تحلیل و نقد در حوزه معرفت‌شناسی پلانینگا پرداخته شده است؛ اما به تغییر موضع پلانینگا در معرفت‌شناسی توجهی نشده است.

۱. تقریر مدعای آلون پلانینگا

پلانینگا مخالف تأثیر وظیفه بر باور، با روش مبنایگرایانه است. موضع روشن او رد و انکار وظیفه‌گرایی است؛ زیرا آن را سبب بروز معضل گتیه می‌داند. پلانینگا بیان می‌کند وظیفه‌شناسی‌ای که در موجه بودن باورها مورد نظر دکارت و لاک است، ناچار به درون‌گرایی می‌انجامد. سه مفهوم توجیه، وظیفه‌شناسی و درون‌گرایی با هم در ارتباط هستند. اشکال این دیدگاه‌ها در این است که ضمانت را با انجام وظیفه معرفتی یکی

دانسته‌اند و از این رو به درون‌گرایی سوق داده شده‌اند؛ بنابراین باید از درون‌گرایی دست بکشیم و دیدگاهی برون‌گرایانه اتخاذ کنیم.

۱-۱. نقد مبنای سستی

قدیمی‌ترین دیدگاه در باب ساختار توجیه، نظریه مبنایگرایی است و فیلسوفانی، از جمله افلاطون، ارسطو، توماس آکویناس تا بیش از دوران معاصر به آن قائل بودند. بر طبق آن، باورهای موجه ما در دو دسته باورهای پایه و غیرپایه قرار می‌گیرد. باور پایه باوری که توجیه خود را از باور دیگری اخذ نکرده باشد و باور غیرپایه باوری که توجیه خود را از باور یا باورهای دیگر اخذ کرده باشد و در نهایت به باور یا باورهای پایه پایان می‌یابد (کشی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵). مبنایگرایان باورهای پایه را به دو دسته باورهای بدیهی و باورهای مربوط به ادراک حسی دسته‌بندی می‌کردند. مبنایگرایان به وجود باورهای پایه و منتهی شدن هر سلسله توجیه به باورهای پایه قائل هستند. بهترین تبیین آنها مبتنی بر این امر است که باوری پایه است که خطاناپذیر باشد و همچنین توجیه باورهای غیرپایه از طریق استنتاج باورهای پایه انجام گیرد (پلانتینگا، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰).

به اعتقاد پلانتینگا، معیار مبنایگرایی کلاسیک برای توجیه باورها کافی نیست. او با طرح دیدگاه خود نشان داد که دایره باورهای پایه ما بسیار گسترده‌تر از باورهای مورد نظر مبنایگرایان است. باورهای ناظر به خودمان، باورهای مبتنی بر حافظه، باورهای ناظر به اشخاص دیگر، باورهای مبتنی بر ادراک حسی، باورهای پیشینی و باورهای مبتنی بر استقرا در صورتی که دارای ضمانت باشند، علم تلقی می‌شوند (plantinga, 1993, p. 24).

از دیدگاه پلانتینگا دو انتقاد اساسی به معیار مبنایگرایی کلاسیک مطرح می‌شود:

الف) پلانتینگا ابتدا مشکل خودارجاعی را مطرح می‌کند و می‌گوید: اگر معیارهای مورد پذیرش این قضیه را در مورد خودش به کار بیندیم، آن را موجه نمی‌دانیم؛ زیرا بدیهی اولی، بدیهی حسی و خطاناپذیر نیست. از یک سو، بدیهی، حسی نیست و از سوی دیگر، خطاناپذیر نیست؛ زیرا از حالات ذهنی خودمان خبر نمی‌دهیم؛ اما ممکن است گفته شود ما برخی شواهد شهودی به سود این قضیه به دست آورده‌ایم و از این رو





می‌توان آن را بدیهی اولی بدانیم؛ اما پلانتینگا می‌گوید: این شواهد به اندازه‌ای نیستند که این قضیه را بدیهی بنامیم و یک قضیه در صورتی بدیهی اولی است که شخصی دارای دستگاه معرفتی سالم، هنگامی که آن را فهمید، به درستی آن پی ببرد؛ درحالی که قضیه ذکر شده این‌گونه نیست؛ یعنی ممکن است کسی آن را بفهمد، اما به درستی آن پی نبرد؛ همچنین موجه بودن این قضیه براساس معیاری که خودش ارائه می‌دهد، این است که به شکل صحیح مبتنی بر قضایای دیگر باشد. به عبارت دیگر، باید براساس استدلال قیاسی یا استقرایی یا احتمالات، بهترین تبیین موجود را ارائه داد. پلانتینگا می‌گوید: تا آنجا که ما می‌دانیم، مبنایگرایان کلاسیک تا به حال، چنین استدلال‌هایی را ارائه نداده‌اند؛ از این رو باید گفت که مبنایگرایان کلاسیک در پذیرش این قضیه به وظیفه معرفتی خویش پایبند نبوده‌اند (plantinga, 2000, pp. 76-77).

ب) از آنجا که مبنایگروی کلاسیک باورهای پایه را در گزاره‌های بدیهی (حسی و عقلی) و خطاناپذیر منحصر کرده است، از این جهت، با پذیرش آن، باید از خیلی باورهایی که ما آنها را به صورت پایه دریافت کرده‌ایم و خودمان را در دریافت این باورها مجاز می‌دانیم و معتقدیم که روند طبیعی دستگاه معرفتی ما سبب پذیرش این‌گونه باورها شده است، دست بکشیم، از جمله این باورها، باورهای ما دربارهٔ حوادث گذشته یا باورهایی که دربارهٔ احساس و عواطف اشخاص دیگر داریم؛ با اینکه نه بدیهی اولی یا حسی هستند و نه جزء قضایای خطاناپذیرند و نه با برهان و دلیل اثبات کرده‌ایم؛ ولی در عین حال، ما آنها را باورهای پایه به شمار می‌آوریم. پس باید از عقاید خود دست بکشیم و پذیرش آنها را برخلاف وظیفه معرفتی خود بدانیم یا معیار مبنایگروی کلاسیک را نپذیریم (plantinga, 2000, pp. 76-77).

ما در بیشتر باورهای روزمره، برخلاف وظیفه معرفتی عمل می‌کنیم؛ اما نمی‌توان گفت ما در این باورها، وظایف خود را نقض کرده‌ایم؛ زیرا بر طبق معیار مبنایگرایی عمل کردن وظیفه نیست، و چنانچه عملی وظیفه تلقی نشود نمی‌توان گفت به واسطه انجام ندادن آن، از وظیفه خود تخطی کرده‌ایم (bonjour, 1978, pp. 1-13).

پلانتینگا بیان می‌کند: من هرچه تأمل می‌کنم که پذیرش معیار مبنایگروی کلاسیک را

جزء وظیفه خود بدانم و از باورهایی که به منزله پایه پذیرفتم دست بکشم، راهی پیدا نمی‌کنم، جز اینکه معیار مبنای گروهی کلاسیک را خطا اعلام کنم؛ بنابراین پلانیتینگا مبنای گروهی کلاسیک را غیر قابل دفاع و حتی ناسازگار با معیار ارائه شده در توجیه و معقولیت آن می‌داند (مبینی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۰).

۲-۱. رد وظیفه‌گرایی

از نظر پلانیتینگا، درون‌گرایی بدین معناست که فرد آگاه یا عالم، دسترسی معرفتی به عوامل و زمینه‌های ضمانت دارد. در مقابل آن، برون‌گرایی معرفتی قرار دارد. در برون‌گرایی، آگاهی از عوامل زمینه‌ساز باور، برای شخص، الزامی نیست. باور می‌تواند دارای ضمانت باشد؛ اما فرد از عوامل زمینه‌ساز باور آگاه نباشد. پلانیتینگا درون‌گرایی را لازمه نوعی تفکر می‌داند که با وظیفه‌شناختی معرفتی گره خورده است. از نظر او، نوعی تلقی وظیفه‌شناختی از توجیه داشتن، قول به درون‌گرایی معرفتی را هموار می‌کند. از نظر پلانیتینگا، دکارت و لاک سرچشمه و منبع درون‌گرایی و خاستگاه مبنای‌گرایی شمرده می‌شوند. پلانیتینگا شباهت مبنای‌گرایی، نظیر دکارت و لاک را در این می‌داند که ما در اعتقادورزیدن نیز همانند عمل کردن، تکلیف و وظیفه‌ای را متحمل می‌شویم. به عبارت دیگر، روش‌های درست و نادرست برای اعتقادورزیدن وجود دارد و ما به لحاظ اخلاقی، موظفیم که درست اعتقاد بورزیم، و درست اعتقادورزیدن به این معناست که مطمئن شویم قضیه‌ای غیر یقینی را به عنوان قضیه‌ای پایه قبول نکرده‌ایم و نیز همواره قضایای غیر یقینی را بر مبنای قضایای یقینی پذیرفته‌ایم (plantinga, 1993, pp. 15-25).

از نظر دکارت و لاک، مفهوم وظیفه و تکلیف در امر معرفت، نقش بسزایی دارد. دکارت علت خطا را سوءاستفاده از اختیار می‌داند که باعث می‌شود شخص گناهکار سرزنش شود. برای پرهیز از چنین خطایی، آنچه تجویز می‌شود، عمل به وظیفه معرفتی است. این وظیفه این است که به تصدیق یک گزاره اقدام نکنم، مگر اینکه آن را با روشنی و تمایز دریابم. باورهایی برای من موجه هستند که در پذیرفتن آنها، هیچ وظیفه معرفتی نقض نشده باشد؛ بنابراین موجه بودن یعنی نقض نکردن وظیفه معرفتی. در نزد





لاک، تکلیف و وظیفه در باب باورهاست. از نظر او، شما موظف هستید باورهایتان را براساس دلایل مناسب، سامان دهید و آن دلایل باید متشکل از قضایایی باشد که برای شما یقینی است. با این توصیفات، پلانتینگا بیان می‌کند که وظیفه‌شناسی‌ای که در موجه‌بودن باورها، مورد نظر دکارت و لاک است، ناچار به درون‌گرایی می‌انجامد. سه مفهوم توجیه، وظیفه‌شناسی و درون‌گرایی با هم در ارتباط هستند. اشکال این دیدگاه‌ها در این است که ضمانت را با انجام وظیفه معرفتی یکی دانسته‌اند و از این رو به درون‌گرایی سوق داده شده‌اند؛ بنابراین باید از درون‌گرایی دست بکشیم و دیدگاهی برون‌گرایانه اتخاذ کنیم (عظیمی دخت شورکی، ۱۳۹۴، ص ۴۴).

۳-۱. برون‌گرایی و ضمانت

معرفت‌شناسی پلانتینگا در قالب نظریه تضمین و در پاسخ به اعتراضات گنیه مطرح شد. پلانتینگا از نظریه‌های رایج درباره معرفت از باور صادق موجه به ضمانت‌بخش بودن معرفت اشاره می‌کند. او تضمین را جایگزین توجیه می‌کند و با رویکردی برون‌گرایانه از مسئله «توجیه» به «تضمین» تغییر عقیده می‌دهد و معرفت را «باور صادق تضمین‌شده» می‌داند. پلانتینگا اصل وظایف عقلانی را رد نمی‌کند و از این رو مسئله توجیه را قبول دارد. توجیه در دیدگاه او، دارای باری وظیفه‌شناختی است و معنای آن، عمل به وظایف معرفتی است. توجیه به معنای این نیست که مطابق معیار مبنای کلاسیک عمل کنیم؛ زیرا او عمل به این معیار را به منزله وظیفه معرفتی قبول ندارد. هرچند توجیه را به معنای وظیفه‌شناختی آن می‌پذیرد، آن را به مثابه شرط کافی یا لازم ضمانت قبول نمی‌کند؛ برای مثال شخصی دچار نوعی بیماری است که دستگاه معرفتی اش درست عمل نمی‌کند. او برای کسب باورهای صادق تلاش می‌کند و همه وظایفش را برای کسب این گونه باورها انجام می‌دهد؛ بنابراین باورهایی که او از این طریق به دست می‌آورد، موجه هستند؛ به این معنا که او برای کسب این باورها، خلاف وظیفه عمل نکرده است. به علاوه، این گونه باورهای او از ضمانت صادقی برخوردار نیستند؛ زیرا دستگاه معرفتی او بدون آنکه او مقصر باشد، ناقص است؛ بنابراین از آن جهت که او

وظایفش را انجام داده است، موجه می‌باشد؛ ولی از آن جهت که دستگاه معرفتی‌اش خراب است، باورهایش ضمانت ندارند. پلانینگا شرط لازم معرفت را تضمین باور بیان می‌کند و توجیه به معنای ذکر شده را نمی‌پذیرد؛ بنابراین لازمه انجام وظیفه، ضمانت معرفتی باور نیست. توجیه وظیفه‌گرایانه شرط لازم ضمانت نیست. توجیه برای ضمانت، نه لازم و نه کافی است (مبینی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۲).

پلانینگا برای تبیین تضمین، از ساختار معرفتی خود شخص شروع می‌کند. او با طرح نظریه کارکرد صحیح، راه وصول به باورهای صادق را ارائه می‌دهد و توجه خود را به قوای معرفتی و ویژگی‌های فاعل شناسا معطوف می‌کند. این مؤلفه‌ها اگرچه بیرون از ساختار معرفت هستند، در تولید باور صادق مؤثرند. از دیدگاه پلانینگا، ضمانت یک باور با چهار شرط محقق می‌شود: صحت عمل قوای معرفتی، صحت کار، محیط مناسب، داشتن هدف و برنامه. قوای معرفتی ما عملکرد صحیحی داشته باشند؛ همچنین در محیط معرفتی که برای آن محیط، طرح‌ریزی شده‌اند، دارای کارکرد صحیحی باشند و این طراحی، طراحی صحیح و نیکویی باشد؛ به طوری که احتمال صدق باورهای تولیدشده به وسیله این قوا، در حد بالایی باشد (plantinga, 1997, p. 384).

۱-۴. دیدگاه پلانینگا در نظریه ضمانت

جایگاه وظیفه و اراده را در نظریه پلانینگا در دو موضع می‌توان بیان کرد: (۱) دیدگاه او درباره وظیفه و نسبت آن با اراده؛ (۲) نقش وظیفه در محتوای نظریه ضمانت. پلانینگا درباره وظیفه و اراده در باور بیان می‌کند که انسان‌ها در داشتن باورهایشان مسئول‌اند و می‌توانند به نحو مستقیم، در آن دخالت داشته باشند. پلانینگا در دیدگاه دوم خود، وظیفه‌گرایی در باور را رد نمی‌کند. او در دیدگاه دوم، به نقش وظیفه در مؤلفه کارکرد صحیح، وضعیت مناسب، و مؤلفه مؤدی به صدق می‌پردازد (plantinga, 1983, p. 34).

۱-۴-۱. وظیفه‌گرایی در مؤلفه کارکرد صحیح

پلانینگا در شرط اول، به کارکرد قوای معرفتی و عملکرد صحیح آنها می‌پردازد. از





کارکرد صحیح، قوای معرفتی باور صادق تولید می‌شود و چنانچه دچار نقص شوند، با ابزار بیرونی اصلاح می‌گردند؛ برای مثال اگر قوه حس شخصی معیوب باشد، با استفاده از سمعک، عینک و ... اصلاح می‌شود و درست کار می‌کند (plantinga, 1993, p. 169).

با توجه به وظیفه‌گرایی پلاتینگا، الزام‌های معرفتی را در شرط اول بیان می‌کنیم. خلق و برنامه‌ریزی قوا بر عهده خداوند است و فاعل شناسا وظیفه و الزام معرفتی برای خلق و برنامه‌ریزی ندارد. این هنجارها و قواعد معرفتی از سوی خداوند، در طبیعت قوا نهاده شده است. فاعل شناسا وظیفه دارد چنانچه قوای معرفتی دچار کژکاری شدند، با ابزار بیرونی، مانند سمعک، عینک و ... آنها را اصلاح کند؛ بنابراین این امر مستلزم آگاهی فاعل شناسا بر عملکرد قوای معرفتی است. در نتیجه فاعل شناسا بر فرایند تشکیل باور، کنترل ارادی غیرمستقیم دارد. در نظریه ضمانت، فاعل شناسا موظف است بستر مناسب برای فعلیت یافتن قوا را فراهم کند؛ از این رو فاعل شناسا وظیفه دارد ویژگی‌های اخلاقی خوب را در خود تقویت کند و از رذایل دوری نماید. پروراندن فضایل اخلاقی و دوری از رذایل اخلاقی احتمال صدق باور را بالا می‌برد و نوعی وظیفه‌گرایی را نشان می‌دهد. انجام دادن این اعمال، ذیل کنترل ارادی محقق می‌شود. فاعل شناسا به طور ارادی، زمینه مناسب کارکرد صحیح قوا را فراهم می‌آورد تا قوا به صدق برسند؛ بنابراین تولید باور در کنترل ارادی غیرمستقیم فاعل شناساست (plantinga, 1993, p. 20).

۲-۴-۱. وظیفه‌گرایی در مؤلفه وضعیت مناسب

شرط دوم این است که باورها در محیطی معرفتی که برای آن محیط طرح‌ریزی شده‌اند، دارای کارکردی صحیح باشند. موقعیت‌های باورساز دو نوع هستند: موقعیت‌هایی که فاعل شناسا در وقوع آن دخالت دارد، و موقعیت‌هایی که فاعل شناسا در آن دخالت ندارند.

وظیفه‌گرایی در شرط دوم این است که فاعل شناسا در موقعیت اول وظیفه دارد تلاش کند تا در آن موقعیت قرار گیرد، مانند استفاده از عینک، دوری از رذایل و کسب فضایل، رفتن به طبیعت و دیدن زیبایی‌های آن. فاعل شناسا بر این موقعیت‌ها کنترل

ارادی غیرمستقیم دارد؛ اما فاعل شناسا در موقعیت دوم هیچ کنترلی ندارد؛ زیرا به خواست خداوند اتفاق می‌افتد، مانند مورد خطاب قرار گرفتن، الهام و وحی (plantinga, 2000, p. 170).

۳-۴-۱. وظیفه‌گرایی در مؤلفه مؤدی به صدق

در شرط سوم، هدف قوای شناختی، تولید باور صادق است. فاعل شناسا برای رسیدن به باور صادق، ملزم به استفاده از الزام‌های وظیفه‌شناختی است. این شرط که کارکرد صحیح قوا برای رسیدن به هدف صدق طراحی شده است، وظیفه‌گر بودن نظریه را تأیید خواهد کرد. برنامه خوب داشتن قوا اشاره دارد به اینکه اگر برنامه و طرح ریخته‌شده برای قوا خوب و فضیلت‌مند باشد، سبب موفقیت فاعل شناسا برای حصول باور صادق خواهد شد. هنگامی که باور حاصل از کارکرد صحیح قوای معرفتی و موقعیت مناسب، ضمانت می‌یابد، فاعل شناسا به پذیرش باور گرایش می‌یابد. این تمایل برای مؤدی به صدق بودن باور، در موجود انسانی نهاده شده است، خداوند برای آنها برنامه خوبی طراحی می‌کند و در عمل، باور صادق تولید می‌شود. از آنجا که خداوند انسان را به صورت خویش خلق کرده است، انسان همانند خداوند قادر به شکل‌گیری باور، فهم و تفکر است. فاعل شناسا می‌تواند صدق و کذب باور را با تأمل تشخیص دهد و در فرایند مؤدی به صدق با الزام‌های معرفتی، به صادق یا کاذب بودن باور حکم کند (plantinga, 1993a, p. 201).

پلاتینگا پس از بیان نظریه کارکرد صحیح در کتاب ضمانت و کارکرد صحیح، به ویژگی طبیعت‌گرایانه بودن معرفت‌شناسی خود اشاره می‌کند. اگر از پلاتینگا بپرسیم که معرفت‌شناسی او در زمره معرفت‌شناسی‌های طبیعت‌گرایانه خواهد بود یا در زمره معرفت‌شناسی‌های غیرطبیعت‌گرایانه، پاسخ او این خواهد بود که معرفت‌شناسی او دارای رویکردی طبیعت‌گرایانه است. پلاتینگا می‌گوید که ذات رویکرد طبیعت‌گرایانه معرفت‌شناسی او به دلیل مفهوم هنجارمندی آن است. نمونه معتدل از معرفت‌شناسی‌های هنجارمندانه را در دیدگاه درون‌گرایانه مبنای‌گرایان سنتی داریم که ضمانت را با مفهوم





وظیفه‌شناسی در ارتباط می‌دانستند. پلانتینگا معتقد است که معرفت‌شناسی کارکرد صحیح، کمی از معرفت‌شناسی درون‌گرایانه و وظیفه‌شناختی، طبیعت‌گرایانه‌تر است و از این جهت، با کواپن و معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه افراطی وی همگام می‌شود. به نظر پلانتینگا، معرفت‌شناسی وی حاوی مفاهیم هنجارین است؛ ولی نیازمند نوعی از هنجارمندی نیست که نتوان آن را در علوم طبیعی، همچون روان‌شناسی و زیست‌شناسی یافت. پلانتینگا معرفت‌شناسی اصلاح‌شده را در تقابل با دیدگاه‌های معرفت‌شناختی طبیعت‌شده، مانند کواپن به شمار می‌آورد؛ اما دیدگاه پلانتینگا نتیجه‌ای خدا‌باورانه در هستی‌شناسی را دنبال می‌کند (plantinga, 1993, pp. 45-47).

۲. پایه‌بودن باور به خدا

«واقعاً پایه‌بودن» در نزد پلانتینگا، به دو معنا به کار می‌رود. یک معنای واقعاً پایه‌بودن این است که ما در پذیرش یک باور به منزله باوری پایه موجه باشیم؛ یعنی در اخذ این باور هیچ وظیفه‌ای معرفتی را نقض نکرده باشیم و همچنین ساختار معرفتی شخص به علت پذیرش آن معیوب نباشد. منظور از وظیفه‌گرایی، توجه او به این دو مؤلفه برای توجیه باور است. قرینه‌گرایان باور به خدا را براساس قرینه و دلیل می‌پذیرند و پذیرش باور به خداوند به شیوه پایه را ناموجه می‌دانند. مراد آنها از توجیه، همان معنای وظیفه‌شناختی آن است. معنای دیگر واقعاً پایه‌بودن این است که اگر شخصی به شیوه پایه، قضیه‌ای را بپذیرد، آن قضیه برای او ضمانت خواهد داشت. باورهای مربوط به ادراکات حسی به شیوه پایه پذیرفته می‌شوند و دارای ضمانت هستند. این مسئله درباره باورهای پیشین و مربوط به حافظه نیز صادق خواهد بود (مینی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۷).

پلانتینگا درباره باور مسیحی هم می‌خواهد ثابت کند که اگر باور مسیحی را به منزله باور پایه بپذیریم، به قطع موجه خواهیم بود؛ یعنی مخالف و ظایف معرفتی خود رفتار نکرده‌ایم و مستحق سرزنش نخواهیم بود. یک فرد مسیحی که قوای شناختی‌اش درست کار می‌کند و هیچ‌گونه کژکاری قابل توجهی را نشان نمی‌دهد؛ بنابراین او موجه است و در باورهایش کاری برخلاف مسئولیت معرفتی‌اش انجام نداده است. پلانتینگا توجیه

را به معنای وظیفه‌شناختی آن به کار می‌برد. وظایفی که او مطرح کرد این بود که تا می‌توانیم به دنبال کسب حقیقت باشیم و از خطا پرهیز کنیم (مبینی، ۱۳۹۴، ص ۸۷).

پلانتینگا معتقد است به روشی استقرایی، در پی یافتن باورهای پایه هستیم. برای این کاری باید ابتدا نمونه‌هایی از باورهای واقعاً پایه را گردآوری و بررسی کنیم که این باورها، در چه شرایطی واقعاً پایه هستند و نیز نمونه‌هایی از باورهایی که واقعاً پایه نیستند، جمع‌آوری کنیم و شرایط آنها را بررسی نماییم. مرحله بعدی این است که فرضیه‌هایی را با رجوع به نمونه‌های گردآوری شده بیازماییم. او برای این کار، به مقایسه باور به وجود خدا با باورهای حسی، باورهایی که حالت‌های روانی را به اشخاص دیگر نسبت می‌دهد و باورهای ناظر به خاطرات شخص یا باورهای حافظه‌ای می‌پردازد. او می‌گوید: باورهای سه‌گانه زیر را در نظر بگیرید:

۱. من درختی می‌بینم.

۲. امروز صبح صبحانه خورده‌ام.

۳. آن شخص عصبانی است.

اعتقاداتی از این دست را می‌توان واقعاً پایه شمرد. این باورها بی‌اساس نیستند و در واقع ما بر اساس تجربه‌هایی پدیداری که داریم، با این نوع از باورها روبه‌رو می‌شویم. وجود ما به گونه‌ای است که تحت شرایطی معین، این باورها را از خود بروز می‌دهیم؛ برای مثال وقتی من تجربه پدیدارشدن درختی را بر خود دارم، معتقد می‌شوم که درختی می‌بینم. اعتقاد به خداوند می‌تواند به نحو پایه‌ای پذیرفته شود. چنین باوری می‌تواند در واکنش به وضعیت‌های خاصی در زندگی شخص به دست آید. همان‌طور که باورهای مبتنی بر ادراک حسی و حافظه و ... غیر عقلانی قلمداد نمی‌شوند، این باورها نیز می‌تواند به منزله باوری واقعاً پایه به شمار آیند. افزون بر این، وضعیت‌هایی وجود دارد که شخص مؤمن تحت آن شرایط، خدا را احساس می‌کند؛ برای مثال شخص به هنگام مطالعه کتاب مقدس ممکن است دستخوش احساسی شود که نتیجه‌اش اعتقاد به این باور باشد که خدا با وی سخن می‌گوید، یا امکان دارد در اثر گناه، حالت پشیمانی به خود بگیرد که خداوند از من و عمل گناه‌آمیز من ناخشنود است. گزاره «خدا وجود





دارد» گزاره‌ای است که از دل این گزاره‌ها بیرون می‌آید (پلاتینگا، ۱۳۷۴، صص ۵۷-۸۳). پلاتینگا در مقایسه گزاره درختان وجود دارند و گزاره من درختی را می‌بینم، گزاره اخیر را واقعاً پایه می‌داند. او می‌گوید: این گزاره اخیر بی‌واسطه مستلزم قضیه اول است. بعد از بیان این مطالب، بهتر متوجه می‌شویم مقصود پلاتینگا از باورهای پایه باورهایی است که ما در اثر یک نوع مواجهه، آنها را می‌یابیم. او می‌بیند مردم در اثر نگرستن به چیزی یا در اثر خطوط چیزی به قلبشان، واجد یک اعتقاد می‌شوند؛ از این رو برای این افراد، چیزی که می‌یابند، پایه است؛ بنابراین صرف اینکه یک باور از باورهای دیگر مستتج نباشد، کافی است تا آن را پایه بدانیم (plantinga, 2000, p. 255).

پلاتینگا دو مشخصه برای توجیه باور تعیین می‌کند:

الف) شخص از وظیفه معرفتی خود تخطی نکرده باشد.

ب) ساختار معرفتی او مخدوش نباشد. ادراک حسی درخت همراه شرایط، این حق را به من می‌دهد که به باور مورد بحث اعتقاد داشته باشم. این تجربه همان چیزی است که مرا در اعتقاد به آن موجه می‌کند. درباره ادراک حسی اینکه اشیا به نحو مناسب ادراک شوند، برای توجیه باور کافی نیست و شرایط دیگری لازم دارد. نکته اساسی این است که یک باور فقط در شرایطی خاص واقعاً پایه است. پس باورهای پایه بی‌اساس نیستند (wolterstraf, 1983, p. 75).

۱-۲. حس خداشناسی

از دیدگاه پلاتینگا، ما انسان‌ها یک قوه شناختی (حس الوهی) داریم که در شرایط مختلف، باورهایی درباره خدا در ما ایجاد می‌کند و باور خدا باورانه‌ای که به این ترتیب تولید می‌شود، با توجه به ضمانت، اساسی هستند. خداوند درک خاصی از عظمت خود را در همه انسان‌ها نهاده است. انسان از راه مواجهه با زیبایی آسمان، عظمت کوه‌ها به طور آنی و بدون استنتاج، باورمندی به وجود خداوند در او ایجاد می‌شود. معرفت به خدا از به صورت آنی و فوری و بدون استدلال به دست می‌آید؛ بنابراین حس خداشناسی در دو فرایند، مولد باور دینی است: الف) حس خداشناسی در موقعیت

مناسب درست کار کند. ب) حس خداشناسی بالقوه خاموش شده با تحریک درونی روح القدس، درست کار کند. باور دینی محصول کارکرد صحیح حس خداشناسی است.

همان‌طور که بیان شد، پلانینگا از تأثیر حس الوهی و تولید باور پایه سخن می‌گوید و باور حاصل از تحریک حس الوهی پایه را مبنای استدلال خود قرار می‌دهد. باور حاصل از حس الوهی، پایه است و خداوند گرایش باور به خود را در انسان، در اوضاع و احوال خاصی قرار داده است. باور به خدا محصول سازوکار قوه موثق و اعتمادپذیر حس خداشناسی است. حس خداشناسی باورمندی به وجود خداوند را به منزله باوری واقعاً پایه می‌پذیرد. باور به خدا ناشی از حس خداشناسی، باور پایه به شمار می‌آید؛ اما افزون بر پایه بودن، واقعاً پایه است؛ یعنی ما در اعتقاد به این باور، وظیفه معرفتی را زیر پا نگذاشته‌ایم؛ زیرا باور افزون بر اینکه در محیط مناسب به وجود آمده و طراحی آن هم از سوی خداوند شکل گرفته، حس خداشناسی را خداوند در وجود انسان نهاده و این طراحی و برنامه‌ریزی خداوند هم از هر کژی و نقص مبرا است. پایه بودن به این معناست که اگر باوری حاصل کارکرد صحیح قوای معرفتی باشد و در محیط مناسب عمل کند و با هدف صدق، برنامه‌ریزی شده باشد و به نحو صادق هم عمل کنند، این باور افزون بر اینکه دارای تضمین معرفتی است، احتمال صدق در آن بالاست و عقلانی است (plantinga, 1999, pp. 248-249).

۲-۲. تجربه دینی

از نظر پلانینگا، باور به وجود خدا تنها در صورتی می‌تواند به واسطه تجربه دینی کسب ضمانت کند که از مقدماتی که وقوع چنین تجربه‌ای را حکایت می‌کند، استدلال مناسب بر وجود خدا داشته باشد. وجود خدا بهترین تبیین برای تجربه دینی است. درباره حس خداشناسی تجربه‌هایی از خدا به دست می‌آوریم که مبتنی بر استدلال از وجود خدا نیست، بلکه باور به خدا، به صورت آتی و بدون استنتاج به ذهنمان خطور می‌کند، بی آنکه برای آن به استدلال متمسک شویم. اگر باور به خداوند صادق باشد و





آن باور به واسطه حس خداشناسی در ما به وجود آمده باشد، دارای ضمانت هم هست؛ بنابراین می‌توان تجربه را معد زمینه باور به خداوند دانست و از این جهت، آن را با باور به خدا مرتبط دانست. اگر باور به خداوند از ضمانت برخوردار باشد، نیاز به هیچ استدلالی ندارد (plantinga, 2000, p. 326).

از نظر پلانینگا، حس خداشناسی باور دینی تولید می‌کند و باور دینی پشتیبان تجربه دینی می‌شود. باور دینی محصول فرایند تجربه دینی است و موجه دانستن باور به دست آمده از تجربه دینی، در نگاه وی دارای اهمیت است. از نگاه وی، قرار گرفتن متدین در موقعیت مناسب باعث می‌شود به او احساس دینی دست دهد. احساس دینی حس خداشناسی را به کار می‌اندازد و باور دینی به دست می‌آید. باورهای حسی مبتنی بر تجربه حسی، و باورهای دینی مبتنی بر تجربه دینی هستند و این مانع از این نیست که باورهای دینی پایه باشند (plantinga, 2000, pp. 326-331).

۳. انتقادات

انتقادات را در دیدگاه پلانینگا، در قالب پنج تعارض (تعارضات در نظریه ضمانت، تعارضات مبنایی، تعارضات بنیادی، تعارضات درونی، و تعارضات مربوط به اعتقادات مسیحی) بیان می‌کنیم.

۱-۳. تعارضات در نظریه ضمانت

نظریه ضمانت او دچار تناقض و مشکلاتی است، از جمله برون‌گرایی افراطی، آگاه نبودن فاعل شناسا از باورها، تناقض در موجه بودن باورهای تحت کنترل ارادی فاعل شناسا، توجه نکردن به سنخ قوای معرفتی یا مصادیق آنها.

هنگامی که پلانینگا از قوای تولید باور سخن می‌گوید، مشخص نیست سنخ قوا مدنظر است یا مصادیق قوا. اگر منظور او سنخ قوا باشد، در مشکل عام بودن گرفتن می‌آید؛ اما اگر مصادیق قوا باشد، باید تضمین می‌کرد که این باورها از ناحیه چه قوه‌ای در زمان خاص تولید می‌شوند.

پلاتینگا معتقد است وظیفه و الزام معرفتی به طور مستقیم، در شکل‌دهی باور نقش بازی نمی‌کند؛ زیرا او معتقد است باورها بدون دخالت ما صورت می‌پذیرد و موجه‌شدن باورها تحت اراده فاعل شناسا نیست؛ اما نظریه ضمانت او نشان داد که باورها، تحت کنترل ارادی غیرمستقیم فاعل شناساست و این تناقضی آشکار در طرح‌ریزی نظریه ضمانت اوست. نکته دیگر، برون‌گرایی افراطی است که پلاتینگا معرفی می‌کند. او به‌طور کلی آگاهی افراد را از فرایندهای تولید باور حذف می‌کند؛ از این رو دلیلی جز شانس برای اینکه من دارای ضمانت هستم، باقی نمی‌ماند. پلاتینگا معتقد است که ما به بعضی از معرفت‌هایمان تسلط نداریم و نمی‌توان گفت به واسطه عمل به وظایف‌مان به معرفت رسیده‌ایم. اما در نظریه ضمانت و در شروط چهارگانه، الزام و وظیفه را خواهیم دید و این با ادعای مطرح‌شده، در تناقض است.



۲-۳. تعارضات مبنایی

این تعارض مربوط به انتقاد مارتین درباره مبنای‌گرایی معتدل است. معتقدان به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده از جهت اینکه باور به خدا را در سطح مبنایی معرفت قرار می‌دهند، این امکان را مطرح می‌کنند که رسیدن به عقلانیت هر باوری می‌تواند آسان باشد. این مشخصه می‌تواند نشان دهد که نظریه پلاتینگا نسبی‌گرایانه است.

مارتین درباره پایه‌بودن باور به وجود خدا، انتقاداتی را مطرح کرده است که این انتقاد را می‌توان تعارضات مبنایی در معرفت‌شناسی قلمداد کرد. پلاتینگا اعتقاد به خداوند را واقعاً پایه می‌داند. از نظر او، باور به خدا می‌تواند در سطح بنیادین معرفت قرار گیرد. به اعتقاد وی، باور به خدا از سویی، و باورهای ناظر به اشخاص دیگر، باورهای حسی و باورهای ناظر به خاطرات شخص از سوی دیگر، به لحاظ معرفتی، در یک مرتبه هستند؛ همان‌طور که شخص در اعتقادورزیدن به آنها غیرعقلانی عمل نمی‌کند در اعتقادورزیدن به خداوند هم غیرعقلانی عمل نمی‌کند. مارتین بیان می‌کند هرچند پلاتینگا ملزم به پذیرش باورهای خرافی به منزله باورهای واقعاً پایه نمی‌شود، با این دیدگاه زمینه را برای پیروان مکتب‌های خرافی آماده می‌کند



تا آنها مدعی شوند باورهای خرافی آنها واقعاً پایه هستند.

پلانتینگا بیان می‌کند منظور مارتین از عقلانی بودن چیست؟ اگر عقلانی بودن به معنای به‌جا آوردن وظیفه عقلانی یعنی تناسب بین باورهای تولیدشده و وضعیت‌های باورساز باشد، عقلانیت درونی است و این عقلانیت بر حسب ضمانت است؛ اما اگر عقلانی بودن به معنای موجه بودن علم اخلاق باشد، بیان مارتین درست است. پلانتینگا ادعا کردن را دارای سه معنا می‌داند: ادعای صادق، موجه و ضمانت‌دار. اگر ادعای مارتین مبتنی بر ادعای صادق باشد، ادعای مارتین درست است. اگر معرفت‌شناسی اصلاح‌شده اعتقاد به خداوند را باوری پایه بداند، مکتب‌های خرافی هم باورهای خود را پایه می‌دانند؛ اما معرفت‌شناسی اصلاح‌شده با صادق دانستن باورها، باور به خداوند را به نحو پایه دارای ضمانت می‌داند. فرایندهای معرفتی، نظیر حس خداشناسی، در وجود انسان تعبیه شده است و احکام صادرشده از این حس، شرایط لازم برای ضمانت‌دار و پایه‌بودن را دارا هستند. خداوند در انسان، فرایندهای شناختی قرار داده است تا بتواند باورهایی صادق از خداوند به دست آورد. فرایندهای معرفتی درباره خداوند، طبق چهار شرط ضمانت‌دار خواهند بود و پایه به شمار می‌آیند؛ اما این باورها را نمی‌توان به باورهای خرافی اطلاق کرد؛ زیرا شاید باورهای خرافی بر اثر ترس یا ابهام به وجود آمده باشند و چنین باوری ضمانت نخواهد داشت؛ بنابراین شرایطی در باورهای خرافی وجود خواهد داشت که نمی‌تواند دارای ضمانت باشند (martin, 1990, p. 27).

دیگر تعارضات مطرح‌شده مربوط به نقد آنتونی کنی درباره ملاک پایه‌بودن اعتقاد به خداوند است. از ایرادهایی که بر پلانتینگا وارد می‌شود این است که بین پایه‌بودن اعتقاد به خدا و پایه‌بودن هر اعتقاد دیگری، تفاوتی وجود ندارد. پلانتینگا نشان نداده است آنچه درباره قضیه «اعتقاد به خدا» وجود دارد، درباره هر قضیه دیگری هم می‌تواند روا دانست؛ بنابراین باورهای پایه در مقام گردآوری اطلاعات هستند و ارزش منطقی ندارند. اگر اعتقاد کسی به خداوند به نحو پایه، حاصل شده باشد باید به سنجش معیار عقلانی درآید تا اعتبار علمی داشته باشد. اعتقاد به خداوند از لحاظ عقلانی، زمانی موجه است که امکان ارائه برهان‌های صحیح برای وجود خدا و

امکان برهان‌هایی در رد وجود خداوند اقامه شود (Gutting, 1982, p. 84).

یکی دیگر از تعارضات مبنایی، انتقاد پاتریک لی درباره حس خداشناسی است. پاتریک لی معتقد است که پلاتینگا در بیان خود از ضمانت باور به وجود خداوند، دچار اشتباه است. از نظر او، باور به خداوند از آن نوع ضمانتی معرفتی که مورد ادعای پلاتینگا است، برخوردار نیست. پاتریک لی نظریه رویکرد برون‌گرایانه درباره ضمانت باورها را نمی‌پذیرد. پلاتینگا معتقد است خداوند گرایشی درون‌انسان‌ها قرار داده است تا در شرایط و موقعیت‌های خاص، مانند نظاره کردن به آسمان، باور به او را شکل دهند. به نظر پلاتینگا، این تجربه نظاره بر آسمان، حکم قرینه برای باور دینی را ندارد؛ اما می‌توان گفت نوعی سازوکار برانگیزاننده است که سبب می‌شود باور دینی در وضعیت خاصی شکل گیرد. لی بیان می‌کند بر این اساس، هیچ ارتباطی بین محتوای باور شکل گرفته شده و وضعیتی که این باور را برمی‌انگیزد، وجود ندارد؛ زیرا پلاتینگا فقط به این مطلب اشاره می‌کند که خداوند گرایشی در انسان‌ها قرار داده است تا در وضعیت‌هایی خاص، باور معینی را درباره او شکل دهند؛ اما گفته می‌شود که خدا به طور مستقیم باعث می‌شود من تجربه‌ای از او داشته باشم. در این نظریه، فقط به این نکته اشاره می‌شود که باور به خدا، با نوعی از تجربه خاص هم‌زمانی دارد؛ یعنی در زمان واحد رخ می‌دهد. برای آنکه الزامات نظر پلاتینگا بیان شود، دو مطلب وجود دارد: اینکه خداوند در ما گرایشی قرار داده است تا در وضعیت‌هایی خاص، باور به او را شکل دهیم، و دیگر اینکه، ما در این وضعیت‌ها قرار داریم و این دو مطلب هم نمی‌توانند محتوای باور شکل گرفته را تأیید کنند (Lee, 1993, pp. 140-142).

از انتقادات مطرح شده بر پلاتینگا، تضمین صدق‌نداشتن اعتقادات واقعاً پایه است. براساس این انتقاد، پلاتینگا رابطه میان توجیه و صدق را منقطع می‌داند و این امکان را فراهم می‌آورد که فرد در پذیرش اعتقاد کاذبی که آن را به صورت پایه به دست آورده است، موجه باشد. پلاتینگا به این نقد پاسخ نداده است.

مردودش‌مردن عقلانیت عام انتقاد دیگری است. براساس این انتقاد، روش پلاتینگا در وصول به معیار واقعاً پایه، روشی است که امکان اثبات صدق اعتقادات دینی را





به گونه‌ای که جمیع عقلا قانع شوند، به کلی منتفی می‌داند و راه را برای هر نوع داوری عقلانی دربارهٔ اختلافات مربوط به باورهای پایه می‌بندد. پاسخ پلانتینگا به این انتقاد، مبنایی است و وی از اساس، عقلانیت عام را امری دست‌نیافتنی می‌داند و به همین جهت، از اینکه روش وی چنین عقلانیتی را مردود بشمارد، ابایی ندارد.

۳-۳. تعارضات بنیادی

این تعارض مربوط به شک در وجود حس خداشناسی، به منزلهٔ مسئلهٔ مهم و محوری در معرفت‌شناسی دینی پلانتینگاست. انسان‌ها از کیفیت حس خداشناسی آگاهی ندارند. پلانتینگا از اینکه چگونه می‌توان به حس خداشناسی اعتماد کرد و چگونه می‌توان به وجود آن پی برد، توضیحی نداده است. پلانتینگا در بیان عملکرد حس الوهی، چند نکته را از نظر دور نگه داشته است. او ملاکی برای تشخیص اینکه حس خداشناسی به خطا نرفته ارائه نداده است و همچنین تمایزی در دریافت حس خداشناسی قائل نشده است. اینکه مرز بین حس خداشناسی با دریافت درونی چگونه مشخص می‌شود و از کجا می‌توان فهمید این حس ناشی از حس خداشناسی است یا مربوط به دریافت درونی یا توهمات، توضیحی ارائه نداده است.

۳-۴. تعارضات درونی

تعارض درونی مربوط به تعارضاتی است که درون معرفت‌شناسی دینی پلانتینگا وجود دارد، مانند اینکه آیا باورهای دینی شدت و ضعف دارند؛ زیرا در نزد مسیحیان، ارزش باورهای مربوط به الهام و روح‌القدس ارزشی برتر از باورهای حاصل از حس خداشناسی در نزد دینداران ندارد. این دو باور در نزد دین‌داران، در یک مرتبه و جایگاه نیستند. اگر باورهای دینی دارای مراتب و شدت و ضعف هستند، چرا پلانتینگا به آن نپرداخته است؟ باور دینی به‌دست آمده از کارکرد حس خداشناسی در موقعیت مناسب و تحریک درونی روح‌القدس، پایه است؛ اما در جامعهٔ دین‌داران، ارزش این دو باور پایهٔ دینی یکسان نیست. مؤمنان برای باورهای دینی به‌دست آمده از الهام و مورد خطاب

قرار گرفتن از سوی خداوند، ارزشی بیشتر از باورهای دینی به دست آمده از دیدن زیبایی‌های طبیعت قائل هستند؛ زیرا درباره الهام، خداوند، خود، باورهای دینی را برای بنده قصد کرده است و باورهای دینی توسط خود شخص به وجود آمده است.

انتقاد دیگر مربوط به برون‌گرایی در حس خداشناسی است. برون‌گراها معتقد هستند که معیارهای توجیه تحت اراده ما نیست و درون‌گراها باور را تحت اراده فرد باورکننده می‌دانند. پلانتینگا دیدگاه خود را برون‌گرایانه می‌داند؛ اما در حس خداشناسی، شرایطی که بیان می‌کند، بیرون از فاعل شناسا نیست و فاعل شناسا به شرایطی که شرایط ضمانت باور را فراهم می‌کند، علم خواهد داشت؛ این علم درونی است؛ زیرا از اوضاع و احوالی نشئت می‌گیرد که حس خداشناسی را برانگیخته می‌کند. پلانتینگا نه تنها این قیود را مشخص نکرده، بلکه آنها را بیرونی دانسته است، اما این نکته را در نظر نگرفته است که انسان‌های دارای حس خداشناسی باید به چنین حسی علم داشته باشند و بدانند که خدا چنین گرایشی را درون آنها قرار داده و همچنین علم داشته باشند که باور دینی از حس خداشناسی انسان‌ها نشئت گرفته است.

۵-۳. تعارضات مربوط به اعتقادات مسیحی

برخی مسیحیان معتقد هستند که باورهای واقعاً پایه، باورهایی نیستند که در موقعیت‌هایی خاص و به واسطه تجربه‌های معینی از حس خداشناسی نشئت می‌گیرد. آنها باورهایی را پایه می‌دانند که از پاپ شنیده‌اند؛ درحالی که پلانتینگا باورهای ناشی از حس خداشناسی در وضعیت مناسب را باورهایی پایه می‌داند.

یکی از تعارضات مربوط به نقد گری گاتینگ، بر عدم توافق گزاره‌های پایه است؛ این تعارض مربوط به اعتقادات مسیحی است. گری گاتینگ بیان می‌کند بعضی مؤمنان گزاره خداوند وجود دارد را پایه نمی‌دانند و هم‌کیشانی دارند که درباره پایه بودن اعتقاد به خدا با یکدیگر توافق ندارند. پلانتینگا در پاسخ به این انتقاد مطرح می‌کند که عدم توافق مؤمنان به باورهای پایه را نمی‌توان دلیل بر این امر دانست که چنین امری وجود ندارد (Gutting, 1982, p. 84).





نتیجه‌گیری

پلانتینگا اگرچه با حذف رویکرد درون‌گرایی و وظیفه‌گرایی تلاش کرد تا معضل معرفت‌شناسی سنتی را حل کند و معرفت‌شناسی اصلاح‌شده خود را بر مبنای برون‌گرایی پی‌ریزی کند، نه تنها در این راه موفق نبود، بلکه خود، در دام درون‌گرایی گرفتار شد. در نظر پلانتینگا، عملکرد قوای معرفتی و محیط مناسب و مؤدی به صدق بودن با وظیفه‌گرایی جمع‌شدنی است. هدف قوای معرفتی، رسیدن به باورهای صادق است که رسیدن به آن متوجه وظایفی است؛ وظایف معرفتی که بر فاعل شناسا متحمل است. فاعل شناسا کنترل ارادی غیرمستقیم در پذیرش باور دارد. فاعل شناسا به طور ارادی، زمینه مناسب کارکرد صحیح را فراهم می‌کند. افعال اخلاقی دخالت مستقیم در پذیرش باور ندارند و دست کم کاری که فاعل شناسا برای عملکرد قوای معرفتی انجام می‌دهد، اصلاح کژکاری قوا و فراهم آوردن بستر شکوفایی قواست. در نظریه اعتماد‌گرایی مبتنی بر فضیلت، الزام‌های توصیه‌شده از سنخ اخلاقی و معرفتی هستند و فاعل شناسا با کسب فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی و کسب فضایل عقلانی و پرهیز از رذایل عقلانی تلاش می‌کند بستر مناسب شکل‌گیری باور صادق را فراهم کند. رعایت الزام‌های توصیه‌شده بر عهده خداوند است. خلق و برنامه‌ریزی قوا بر عهده خداوند است و فاعل شناسا وظیفه‌ای برای خلق و برنامه‌ریزی ندارد. قواعد معرفتی از سوی خداوند در طبیعت قوا نهاد شده است.

باورهای واقعاً پایه در نزد پلانتینگا، دارای بار وظیفه‌شناختی است. واقعاً پایه بودن یعنی شخص در پذیرش یک باور به منزله باوری پایه، موجه باشد. پلانتینگا دو مؤلفه را برای توجیه لازم می‌داند: الف) شخص در اخذ این باور هیچ وظیفه معرفتی‌ای را نقض نکرده باشد؛ یعنی برای کسب این باورها، مرتکب خلاف وظیفه نشده باشد. ب) ساختار معرفتی او معیوب نباشد. باورهای ناشی از حس خداشناسی به منزله باوری واقعاً پایه است. انسان از راه مواجهه با زیبایی آسمان، عظمت کوه‌ها، به طور آنی و بدون استنتاج، به وجود خداوند باور پیدا می‌کند. معرفت به خدا از راهی فوری و بدون استدلال به دست می‌آید. تجربه دینی از وضعیت مناسب با عملکرد حس خداشناسی حاصل می‌شود؛

بنابراین از واقعاً پایه بودن باور به وجود خداوند، احساس دینی، سپس باور دینی و سپس تجربه دینی به دست می آید و همه این مراتب ناشی از برداشت هنجاری او از مفهوم توحیه است.

از معایب پذیرش این نگاه می توان به این نکته اشاره کرد که پلانتینگا در مشکل درون گرایی که خود، منتقد آن بود، گرفتار شد؛ با این تفاوت که قرینه گرایان باور به خداوند را پایه قلمداد نمی کنند و باور به خدا را براساس قرینه و دلیل می پذیرند؛ اما پلانتینگا باور به خداوند را واقعاً پایه می داند، بدون اینکه به دلیل و برهان نیاز باشد. از مزیت های پذیرش این نگاه نیز این است که هر شخص با توجه به درون خود و رجوع به ساختار معرفتی خود و داوری هنجاری، به باورهای پایه دست می یابد و نیازی به عامل بیرونی نیست.



فهرست منابع

- پلانتینگا، آلوین. (۱۳۸۱). عقل و ایمان (مترجم: بهناز صفری). قم: اشراق.
- پلانتینگا، آلوین. (۱۳۷۴). آیا اعتقاد به خدا واقعاً پایه است (مترجمان: ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، چاپ اول). تهران: مؤسسه صراط.
- عظیمی دخت شورکی، حسین. (۱۳۹۴). معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلانتینگا (چاپ دوم). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کشفی، عبدالرسول. (۱۳۸۳). مبنای گروهی و برهان تسلسل. فصلنامه اندیشه دینی، ۱(۱)، صص ۱۲۳-۱۳۲.
- کمال آبادی، مرتضی. (۱۴۰۱). چیستی باور از منظر ویلیام آلستون. فصلنامه فرهنگ پژوهش، ۵۰، صص ۱۳۰-۱۶۰.
- میینی، محمدعلی. (۱۳۹۴). عقلانیت باور دینی در معرفت‌شناسی‌های برون‌گرا (چاپ اول). تهران: سمت.
- میینی، محمدعلی. (۱۳۸۷). وظیفه‌شناسی باور مروری بر دیدگاه ویلیام پی آلستون. فصلنامه نقد و نظر، ۱۳(۵۰-۴۹)، صص ۹۹-۱۲۶.
- Bonjour, Laurence. (1978). can Empirical knowledge have a foundation. *American philosophical Quartely*, 15, pp. 1-13.
- Gutting, Gary. (1982). *Religious belief and religious*. Skepticism & London: university of Notre Dome presses.
- Lee, Patrick. (1993). Evidentialism, planting, and faith and Reason. In *Rational faith: catholic Responses to Reformed Epistemology* (Linda Zagzebski, ed.). Notre Dame: university of Notre Dam press.
- Martin, Michael. (1990). *Atheism: Aphilosophical justification*. Philadelphia: Temple university press.



- Planting, Alvin. (1983). Reason and Belief in God. In *Faith and Reason*. Notre Dame: university of Notre Dam press.
- Plantinga, Alvin. (1993). *Warrant The Current Debate*. Oxford: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin. (1993). *Warrant And Proper Function*. Oxford: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin. (2000). *Warranted Christian Belief*. New York & Oxford: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin. (1997). Reformed Epistemology. In *A companion To Philosophy Of Religion* (Philip L. Quinn & Charles Taliaferro, Eds.). Wiley-Black Well.
- Wolterstorff, Nicholas. (1983). *Introduction Faith and Rationality: Nicholas Wolterstorff and Alvin planting*. Notre Dame: university of Notre dome presndiana.

۲۰۱



مفهوم وظیفه‌گرایی در معرفت‌شناسی پلانتینگا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



References

- Azimi Dokht Shooraki, H. (2015). *Epistemology of religious belief in Plantinga's view*. (2nd ed.). Qom: Research Institute of Hawzeh and University. [In Persian]
- Bonjour, L. (1978). Can Empirical knowledge have a foundation. *American philosophical Quarterly*, (15), pp.1-13.
- Gutting, G. (1982). *Religious belief and religious Skepticism*. London: University of Notre Dome Press.
- Kamalabadi, M. (2022). The nature of belief from the perspective of William Alston. *Farhang-i pazhūhish*, (50), pp. 130-160. Doi: fpq.2022.73541/10.22081. [In Persian]
- Kashfi, A. (2004). Foundationalism and the regress argument. *Andishih-yi dīnī*, 1(1), pp. 123-132. Doi: jr-jrt-4-10-007. [In Persian]
- Lee, P. (1993). Evidentialism, planting, and faith and Reason. In L. Zagzebski (ed.), *Rational faith: Catholic Responses to Reformed Epistemology*. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Martin, M. (1990). *Atheism: A philosophical justification*. Philadelphia: Temple University Press.
- Mobini, M. A. (2008). A deontology of beliefs: a review of William P. Alston's view. *Naqd va nazar*, 13(49-50), pp. 99-126. Doi: jr-jpt-13-50-004. [In Persian]
- Mobini, M. A. (2015). *Rationality of religious belief in externalist epistemologies*. (1st ed.). Tehran: SAMT.
- Planting, A. (1983). Reason and Belief in God. In *Faith and Reason*. Notre Dame: University of Notre Dam Press.
- Plantinga, A. (1993). *Warrant and Proper Function*. Oxford: Oxford University Press.
- Plantinga, A. (1993). *Warrant: The Current Debate*. Oxford: University Press.
- Plantinga, A. (1995). Is belief in God properly basic? (E. Soltani and A. Naraghi, trans., 1st ed.). Tehran: Serat Institute. [In Persian]

Plantinga, A. (1997). Reformed Epistemology. In P. L. Quinn & C. Taliaferro (Eds.), *A Companion to Philosophy of Religion*. Oxford: Wiley-Black Well.

Plantinga, A. (2000). *Warranted Christian Belief*. New York & Oxford: Oxford University Press.

Plantinga, A. (2002). *Reason and faith*. (B. Safari, trans.). Qom: Eshragh. [In Persian]

Wolterstorff, N. (1983). *Introduction to Faith and Rationality: Nicholas Wolterstorff and Alvin planting*. Notre Dame: University of Notre Dam Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

